



## پاره ای از کتاب المحاسن و المساوی

نوشته‌ی ابراهیم بن محمد بیهقی، ادیب ایرانی عربی‌نویس سده‌ی سوم و ابتدای سده‌ی چهارم قمری

### گردانش امید عبادی

تصویر: بالا) سکه‌ی سیمین دوره سامانی، سده‌ی ۹-۱۰ میلادی: ایران، تاجیکستان و افغانستان امروزی؛ یافته از شمال یورک‌شایر، انگلستان. پایین) درهم سیمین سامانی، با خط کوفی؛ فرمان‌روا: احمد بن اسماعیل دوم؛ محل ضرب: اندراب، افغانستان امروزی؛ محل کشف: گلدزبرو در شمال یورک‌شایر، انگلستان؛ یادگار روزگار توانمندی زمین اقتصادی (ژئواکونومیک) سامانیان و اهمیت خراسان بزرگ.



fold-era.com

## پاره‌ای از کتاب المحاسن و المساوی

نوشته‌ی ابراهیم بن محمد بیهقی، ادیب ایرانی عربی‌نویس سده‌ی سوم و ابتدای سده‌ی چهارم قمری

گردانش امید عبادی



از یکی، نزدیکان ذوالریاستین<sup>۱</sup> شنیدم که چنین گفت: ذوالریاستین، من و جوانانی دیگر از اهل بیت‌اش را به خراسان می‌فرستاد به نزد شیخی، تا ازو حکمت بیاموزیم، ما به نزد او رفته، ادب از او فرامی‌گرفتیم. چون مدتی نزد او بودیم پس روزی ما را چنین گفت: شما اکنون ادیب شده‌اید و حکمت فراگرفته‌اید و نعمت بر شما واجب، لیک آیا نزد شما کسی عاشق هست؟ ما از این گفته‌ی شیخ شرمگین شدیم و سکوت کردیم، پس او چنین گفت: عاشقی پیشه کنید زیرا عشق زبان کودن را رسا و بلیغ کند و بخیل را بخشنده، ترسو را دلیر و باعث نرمی دل و آشکاری مردانگی در خوراک و مشرب و پوشاک و غیر آن می‌شود. و اگر عاشق می‌شوید، عاشق اهل بیوتات<sup>۲</sup> و اشراف شوید. گفت ما از نزد او بیرون شدیم و به نزد ذوالریاستین رسیدیم، او از ما خبر گرفت از دانشی که فراگرفته‌ایم و ما چنین و چنان گفتیم و آنچه ما را به آن مکلف کرده بود نیز بازگفتیم، پس ما را بگفت که وی راست گفته و خود آیا دانید چرا و از کجا چنین شما را گفته، گفتیم وزیر بهتر داند و ما را آگاه کند، گفت بهرام گور را پوری بود که او را بهر پادشاهی و ولایت عهدی در نظر داشت و این پسر کاهل و تبیل و سست‌همت بود و چندی از اهل ادب و حکیمان و عالمان برای تعلیم او گمارده بودند و چندی هم بهر سوارکاری و جنگاوری، و روزی بهرام به مجلسی بود و یکی از اینان که اهل ادب بود داخل شد پس بهرام خبر فرزند از او گرفت و پرسید که از حکمت و ادب او به کجا شده، پاسخ داد که ما چنین امید داشتیم که چیزی از نوشته‌های ما و درس‌های ما بیاموزد و در دوره‌ای که او را آموزش می‌دادیم زنی را دید و سر خویش به آن زن گرم کرده و من نیز از او ناامید شده‌ام. [بهرام گفت:] این زن کیست گفت دخت فلان مرزبان است و او شب و روزش را دل به او داده و چنین می‌گذراند. [بهرام گفت:] اکنون راه نجات او را دانستم تو برو و او را بر مراسلت با آن زن تشویق کن و او را از من بترسان، پس مودب به فرمان او رفت و بهرام پدر این کنیز را بخواست و او را چنین گفت، که من پور خویش را خواهم که به ازدواج دختر تو در بیاورم پس او را بیاور و فرمان چنین کن که با پسر من بر مراسلت باشد و کاری کند که دل به او ببندد و چون کارش استوار شد و آرزوی ملاقات کرد از او دوری کند و چنین گوید که صلاح من تنها بر پادشاهی بزرگ و با عظمت و بالامقام و با همت باشد و نیک‌مهر و ادیب‌النفس و دلیر و بی‌باک باشد و تو اینچنین نیستی و چنین

<sup>۱</sup> -واژه‌ی «ذو الریاستین» به معنای «دارنده دو ریاست» است. لقبی است که به فضل بن سهل، وزیر ایرانی و توانگر مقتدر عباسی داده شده بود، زیرا او بر امور کشوری و لشگری هر دو تسلط و ریاست داشت.

<sup>۲</sup> - اهل بیوتات: واژه‌ی اهل بیوتات ریشه در زبان پارسی باستان و پهلوی دارد و گفته‌اند که ترجمه‌ی عربی واژه‌ی «ویسپوهر» است که به معنای خاندان بزرگ و اصیل باشد. در صدر اسلام نام این خاندان‌ها به اهل بیوتات تغییر یافت و در منابع تاریخی به همین عنوان از اعیان و اشراف خاندان‌های دیرین ایران یاد می‌شود.

منزلتی نداری، و هر چه از این ماجرا پیش آمد مرا از آن آگاه کن پس مرزبان به سوی دختر خویش برفت و او را از این قصه خبر داد و آنچه پادشاه گفته بود با او بگفت و دختر با پسر مراسلت کرده و او را به خویش جلب کرده و آنچه به او پدر امر کرده بود همان کرد و چون جوان این سخن ها شنید خشمی شدید او را فرا گرفت و نفس خویش در نظرش چنان کوچک شد که روی به سوی آموختن ادب و حکمت و سوارکاری و جنگاوری کرد تا آنکه در این دانش ها سرآمد گشت و به آن غایت رسید که بیش از آن نباشد و قصه ی خویش را به نزد پدر برده شکایت از حال خود نمود، و پدر او را عهد و پیمان داد که این علت از او بزداید و دل او فراخ کند پس بهرام مودب را بخواند و او را گفت که پسر من را چنین گوی که قصه ی خود را به نزد پادشاه ببر و از او ازدواج به دختر مرزبان را مسئلت کن و از این خواسته دلت را مشغول ندار و چنین خواسته ای و چنین زنی تو را صلاح است. پس چنین کرد و پادشاه مرزبان را احضار کرد و از او دخترش را برای پسر خواستگاری کرد و پادشاه برای او اجل جهازها فراهم کرد و پسر را گفت اگر به خلوت با دختر شدی چیزی مگو و کاری مکن تا من حاضر شوم، پس چون آن هنگامه رسید پادشاه داخل شد و پسر را چنین گفت: ای پسر بر حذر باش که مبدا شأن و مقام این زن نزد تو کوچک شود که این زن از مردمی باشد که بر ما منتهی بزرگ دارند و رابطه ی تو با او هر چه بود به فرمان و تدبیر من بوده پس حق او را بشناس و حق پدر او را هم به جای آور و با او به نیکویی هم نشین شو و پسندیده رفتار کن. این ها بگفت و برون گشت و جوان با اهل خویش اندر خلوت شد. پس ذوالرئاستین گفت اینک شما از شیخ دلیل این خواسته را بخواهید پس ما از شیخ خواستیم و شیخ همان گفته ی ذوالرئاستین با ما بگفت.



نشانی [لینک] سکه های جلد:

[https://www.britishmuseum.org/collection/object/C\\_1859-0511-28?selectedImageId=1613027699](https://www.britishmuseum.org/collection/object/C_1859-0511-28?selectedImageId=1613027699)

و

[https://www.britishmuseum.org/collection/object/C\\_2009-4133-687](https://www.britishmuseum.org/collection/object/C_2009-4133-687)



کاسه‌ی سفالین لعابداری نیشابور با صحنه‌ی بزم و جشن، سده‌ی ۹ میلادی، کشف از ایران؛ دوره‌ی سامانی (۸۱۹-۱۰۰۵ میلادی)؛ متأثر از هنر روزگار ساسانی؛ نگهداری در یادگاه هنر کلیولند، آمریکا



fold-era.com